

از آثار  
صبح ازل

در

سلوک رؤسا و سلاطین با مردم

## هو الله العليم الحكيم

الحمد لله كما هو اهله والصّلوة والسّلام على من يرجع اليه السلام والحمد لله ربّ العالمين

پادشاه شخصی است که ریاست ظاهری خلق با او بوده هرگاه از اهل ظاهر بود، و اگر از اهل باطن بود باطن و ظاهری را مالک گشته هرگاه مقدر شده، و در هر مرتبه جمیع عباد حتی وجود انسان را رئیس لازم بوده. نظر نموده در وجود انسان که هرگاه سر نداشته هیچ نداشته بل وجود او بی بودن سر در بدن او، و چون سر مقرر شد لازم است که اعضای دیگر داشته چون در ارکان بدن و در ظاهر او امر بوکلا و وزیر که رتبه قلب و فؤاد باطن آن و اجزاء دیگر وجود آن بوده و این سخن را معانی بسیار است اکتفا بهمین نموده.

و اما پادشاه در عالم باطن مراد پروردگار است که وجود ذات او خلق پاینده نخواهد بود لیکن نظر بتقدیس ذات او منزّه از ذکر این گونه عبارت بوده این شأن لا وجود را برای خلق خود مقدر فرموده، هرگاه بحقیقت آن بر خورده، خود را از این گونه عبارات آزاد دارند.

و در رتبه دیگر پادشاه مراد از انبیا بوده، نظر در خلق اول یا آدم اول یا انکه اوادم لانهایه از اوّل لا اول نموده که در هر رتبه خلقی بوده و آن شخص اول که بهر اسمی نامیده شود اول پادشاهی بوده که در وجود بر پا شده و چون تکثر بهم رسانیده ارکان و هیئت و کلا که اعوان او یا اولاد او بوده بهم رسانیده بدین جهت نفس اول و شخص اول و اول کسیکه پادشاهی منتقی باوست چه هر شخص در عالم خود در خانه خود رئیس بوده و هر

انسان نفس خود را تا زمان حیات مالک بوده و چون پادشاه قائم بالذات نبوده از این سبب موت بر او غالب بوده و چون اجل رسیده از تاج و تخت منقطع شده بعالم دیگر شتافته و این کلامی دیگر و معانی آن بسیار در مشعلۀ خود گذارند.

بلی آن پادشاه در هر مقام که بوده نخست از حق مقرر شده است یا آنکه از خلق اول بوده یا آنکه خلق لانهایه و تاکنون چنین جاری بوده و پس از تحقق این گونه پادشاهی در نفی و اثبات هر دو محقق شده و در بعضی مقام از پدر به پسر منتهی شده و در بعضی شئون هر کس که توانسته ریاست نموده و با قدرت ظاهری غالب گشته پس در نفس انسان نظر نموده که گاهی عقل بر نفس غالب بوده و گاهی نفس و شهوت بر وجود غالب، این است غلبۀ نفوس بعضی بر بعض. هر گاه بدیدۀ باطن نگرند جمیع این آثار را مشهود مشاهده می نمایند.

و در بعضی مقام هم ملت اختیار پادشاه می نماید، چنانچه در زمان صموئیل ملت یهود شاول را اختیار نموده بجد و جهد خود، و پادشاهی برای خود خواستند و هر آنچه آن نبی آنها را نصیح و موعظه فرمود گوش نداده آخر بفرمان خدا شاول بر آنها مقدر شده و این از جد و جهد آنها بوده و امر الهی پس از خواهش آنها در شاول که بطالوت معروف است مقرر شد و چون پادشاهی او بقوت خود نبوده پس از تردید او در امر الهی و خود بینی او از او سلب شده و پادشاهی بر او منتفی شد و از داود باولاد او تا بعد از سلیمان و بعد از او برد و طایفه تا زمان انقراض، این هم بسته بامر الهی و منوط بتقدیر او بوده.

قوت پادشاه هرگاه از خود بود بنفسه یک نفس مالک روی زمین می گشت، بلی تقدیر و اجماع مردم بر حول او پس از اجماع رعی که از خداوند در ظاهر او بوده که

طائفین حول او خائف بوده خدمت او در جمیع شئون نموده فرمانبرداری نمایند و اگر اجماع مردم نبوده هر آینه پادشاهی او از هم گسسته شده چنانچه در ملوک ظاهر مشهود است که بعضی پادشاه را از تخت فرود آورده و جمهور نموده هرگاه قوت آن نفس واحده بوده هرگز از مقام خود تنزل نمیکرد.

ولیکن پادشاهی حقیقی که مخصوص ذات الهی بوده لم یزل و لا یزال در مقام خود است و در رتبه ظاهر انبیا در استیلای خود ثابت بوده، پایدارند تا زمانیکه خداوند شریعت او را تبدیل نداده آن زمان سلطنت او از هم پاشیده شده باوجود آنکه استیلای انبیا و مذاهب ایشان از اول لا اول تاکنون در هر ملتی باقی است بل هر آنکه خود را منسوب بایشان داشته فی الجمله ریاستی تحصیل نموده است و چند روز عمر خود را بگمان پادشاهی نموده الی ان رفع الیه.

بلی محقق است که آدم بنی بشر است و بهر اسمی که مذکور شود و چون محقق بصورت انسان جلوه نموده البته در هر شأن با خطا بوده است لیکن در خطای او خداوند شریک نبوده زیرا که او را زشت و زیبا آموخته و حق و باطل شناسانیده و نیکی و بد دانسته است لیکن پادشاهی او تقدیر خداوند بوده و اگر هم همیشه در مقام خود منصوب یا آنکه از مقام خود نازل و معزول بوده در هر صورتی بتقدیر خداوندی بوده و امر او با خداوند بوده و امر او با خداوند متعال است هرگاه اهل ظاهر بوده ریاست او چون سائرین بود و اگر از زمره انبیا بود امر و نهی او من الله بوده و پادشاهی او بامر او و پیشوای خلق بود تا زمان حیات و بعد از حیات هم بعضی را اطاعت ایشان واجب و بعضی را ذکر آنها در افواه لازم و محبت ایشان ثابت، لیکن پادشاهان ظاهر که او انتخاب مردم چون رئیس جمهور یا آنکه امیری در میانه خود

محقق بوده و میشود این رتبه را بحق واقع نداشته لیکن در ظاهر امر بعضی خود را پیشوای خلق میدانند لیکن بحقیقت نیست و باستحقاق آنها نبوده بل عادت شده میانه مردم که رئیس بر آنها بوده و او را پیشوا دانند.

قوت آن سلطان بعد از تقدیر خداوندی و اجتماع مردمان در حول اوست لیکن خداوند شخص ظالم را انتخاب نمیفرماید مگر برای قومیکه مستحق ستم بوده و استحقاق جور داشته، آنزمان پروردگار عالم شخص ظالمی را بر آنها مسلط میفرماید که انتقام مظلومان کشد چنانچه بعضی از اهل ظاهر که صاحب ملک بوده بهمین سبب خداوند عالم آنها را مسلط نموده تا انتقام مظلوم کشیده من حیث لا یشرع الظالم بعلمه و ینصر به و یا خذ و دماء المظلوم عن الظالم من حیث لا یعرف، چنانچه اکنون مشهود دیده شده و در بعضی مقام جاری است و یقین دانسته که خداوند عالم برای او شبهه نبوده که ظالم را از غیر آن نشناسد بلکه هر امر او من اجل حکمتی است و هو اعلم بعاقبة الامور.

پادشاهی که از جانب حق بوده یک ذات واحد است لیکن بی ارکان و پیشوایان در امر نبوده چنانچه در زمان موسی ع روزی مردم را بر پا داشته و حکم می نمود و کمال زحمت در آن کشیده و مردم عاجز گشته بودند ینشرون نصیحت او گفت و قرار داد که رئیسان بر خلق قرار داده و اموری که سخت نبوده بر آنها واگذارده و امریکه حکم آن شدید بود خود نماید و موسی علیه السلام آن قرار را قبول نمود بهمان راضی گشت از این سبب در میانه مردمان رؤسا و قضاة قرار شده تا امروز جاری است لیکن پادشاهی که از قوت خلق بود لازم است که یک ذات واحد نبوده و چند نفر اهل کمال مراقب خلق و ضعیفان بوده و در حول امر آن پادشاه طواف نموده نیک و بد را

باو گفته و امر هم شوری بوده باشد چه هر گاه اگر یک نفر بوده میشود که خمری خورد و عربده کشد و نفوس را قتل نماید و بیشتر حکم را از غیر عدالت نماید چنانچه در بنی اسرائیل پادشاهی را مادرش نصیحت گفت که زینهار شراب مخور که اگر شراب خوری حکم بحق نتوانی نمود و آن پادشاه بنصیحت مادر عمل نمود.

بهر آنکه جمهوریت بوده و آن شخص منتخب هم اقلا شخص کاملی بوده مذهب و ملت پرست چنانچه از قبل در میانه شما شخصی گامبتا رئیس جمهور بود و جمیعا در مداحی او سخن گفته اند هر گاه چنین شخصی بود که همگی از او راضی باشند ملت و دولت، البته هر گاه ذات واحد باشد یا آنکه وکلائی داشته البته آن بهتر از دیگران است و هر گاه آن شخص منتخب از جانب خداوند بود البته پیشوای خلق و امام بوده است و اگر او قوت ملت بود رئیس بر آنها بوده امام بر حق نبوده از هر ملت که بوده باشد یا آنکه از قوت خلق شخصی را انتخاب می نمایند و او را خاضع می شوند چنانچه بتگری بتی از چوب و سنگ و طلا و نقره ساخته و پای او رامی بوسد و میگوید تو آفریدی مرا و می شود از چوئیکه خدائی بکمال خود ساخته از بقیه تراش آن یا از تخته آن طعامی ساخته و خورده و یا خود گوید نصف انرا خدا ساختم و از نصف دیگرش طعامی ساخته و خوردم و مشعر نمی شود که این خدا را خود ساخته و در پای خود ساخته و در پای او می افتد و میگوید تو آفریدی مرا و تویی خداوند من چنانچه این مثل شبیه این در کلام اشعیا مسطور است و هر گاه اگر این پادشاه طفل بود یا شیخ بود هر گاه برگزیده ملت بود یانبود در هر مقام برای او و کلا لازم است چه اگر آنها نباشند نظام مملکت بر هم خورده شود و جمیع حقوق پایمال شود نظر در ظاهر انسان نمایند و او را شخص مستقل دانند هر نفس که او را چشم و گوش

و زبان و دست و پا نباشد به چه چیز انسان خواهد بود و اگر هم انسان ظاهر بوده چه بهره از زندگانی داشته چون سایر خلق بی شعور زندگانی نموده و مرده است و او را نصیبی از حیات که شعور حقیقی است نبوده البته در جمیع این شئون بصیرت و انتباه لازم است و سخن در جمیع این شئون بسیار و این کلام انتها نبوده والله اعلم بالصواب.

هرگاه ستمکار بود یا آنکه نبود، هرگاه ظالم نبود با کسی نبود و اگر ظالم است نصیحت و پند او لازم و احتراز از او واجب و اذیت او جایز نبوده مگر زمانیکه جمیع مخلوق از او بستوه آمده راه گریز نداشته آنزمان آن شخص رئیس چون درنده ایست که انسان را می درد و استخوان او را نرم می نماید البته اخراج او از رتبه او لازم است بدون اذیت.

کشتن آن شخص لازم نباشد و اذیت او از غیر حق بر تبدیل او از مقام خود در زمان استیلائی داود بعد از اینکه سبط یهود او را پیادشاهی منتخب نموده شخصی بیاید و اقرار نموده که من شاول را کشته ام و تقصیران را گفته و یاد نموده که مجروح گشته بود و از زندگانی به تیگ آمده استغائه نموده سر او را جدا نمایم این است که او را کشته و خبر میدهم داود امر بکشتن آن شخص داده بمیزان احکام ناموس و حکم بروزه داده بوده و در عزای او مرثیه گفته و ذکر او نموده میگفت مسیح خدا را بکشت و با وجودیکه شاول اختلال احوالی برای او شده و چه اذیتها از او دیده بود افسوس برای کشتن او خورده قاتل او را بکشت، عمل پادشاه بملت و رعیت جز خوبی و عدل و داد نبود چنانچه انوشیروان بهمین صفت معروف بود و هیچ گونه

ظلمی نمی نمود، مقداری از نمک را گفته بقیمت بگیر و ستم مکن وزیر گفته از این چه خلدی زاید گفته بود ظلم اول اندک بود و حال ببین چه مقدار است هر گاه پادشاهی ستم کند اتباعش جمیع ملک را خراب کنند چنانچه مشاهده شد در بعضی جهات پس از فوت رئیس خود ملک او را غارت میکرده و هرج و مرج می نمودند و نصیحتگوئی نبوده.

البته پادشاه را عدل و داد لازم تا آنکه جمیع مردمان در سایه او راحت شوند چنانچه در قدیم الأيام پادشاهی پسر خود را گفته بود اینک ترا برگزیدم و مخلوق را بتو سپردم زینهار بخوبی و نیکی عمل نموده ستم روا نداشته از حق منصرف مشو و نصایح و اقوال او در تواریخ مسطور است. هرگاه پادشاه در کمال دادخواهی بود رعایا در ظل او مستریح و خداوند راضی بوده و الله اعلم بالمصلحین.

البته سلوک رعیت پادشاه باطاعت و خلوص نیت و خیر خواهی و ادای حق اوست چنانچه قدیم الأيام ابراهیم علیه السلام عشر مال خود پادشاه عصر داده بود و در انجیل فرموده که آنچه برای خداست بخدا راجع داشته و آنچه مال قیصر است باو راجع نمایند و در قرآن اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الأمر نازل است و در بیان هم بهمین طریق با پادشاه زمان بدرستی و راستی عمل نمودن است، چه دنیا بی رئیس قرار نخواهد گرفت چنانچه انسان بی سر زندگانی نخواهد نمود البته باید اطاعت او را ملحوظ نظر داشت لیکن در مقام ظلم و تعدی بنصایح و پند و موعظه باید بود یا آنکه و کلائی بر حق و درستی نه چنانچه در این ایام مشهود است بزرگان ما بی انصاف و رؤسای ما بی مروت و لطف، هرگاه چنین نبود فقرای خدا در خرابه ها اسکان نمی نمودند و از خان و مان در بدر نمی شدند و بی جرم سرهای آنها به نیزه



نمی رفت و عیال و اطفال ایشان اسیر نمی گشت و خانه آنها غارت نمی شد حسبنا الله و نعم الوکیل .

خراج چنانچه از قدیم الایام جاری شده نه بطریق ظلم و چنانچه فرنگ اندکی خرج خود نموده باقی را صرف ملت می نمایند بهمین نحو جاری و صحیح است چنانچه در اسلام هم سابقا همین طریق بود لیکن حال تغییر نموده است.

آن رئیس حق نداشته که ظلم نماید و اگر چه مقدار قیراطی باشد حق او ریاست نمودن و بمقدار کفاف خود یا آنکه پیش از آن تمتع بر داشتن نه آنکه آنچه خواهد نماید و ستم بر خلق نماید چنانچه مشافهه از فرنگیان شنیده که فلان دو چیز را ترک نماید باقی خود داند یکی آنکه بی جهت سر مردم را نبرد دویم آنکه برای یک آواز الف از ذهب ندهد این دو خصلت را ترک نموده باقی کارش خود داند البته مشهور است عدل و داد بهترین خصلتهاست. عیال پادشاه بمقدار حرص اوست لیکن اگر بمیانہ باشد بهتر است.

معلوم است هر گاه بملت سخت کرد آن ملت پایمال خواهد شد چنانچه سلاطین جور سابقا در دنیا نموده و خود و ملت را تمام نمودند قدیم الایام نوذر شاه که بتخت نشست پول دوست و تند مزاج بود شاهی او بهم خورد و افراسیاب ترک او را بکشت و دوازده سال بتخت ایران پادشاهی کرد تا آنکه کیقباد پیداشاهی بدستاری زال زر نصب شده افراسیاب بگریخت و ایران نوبت دویم باستقلال خود باقی ماند تا زمان داراکه به داریوش در کتابها مذکور است و پس از دارای دویم اندکی اختلال شده با نوبت دیگر باستقلال خود باقی گشت تا زمان یزدجرد و پس از او منقلب گردید با

زمانهای بعد حال بطریقی است که مشهود است و از استقلال و استیلای قدیم اسمی باقی است.

ملتی که از سلطان ظالم تقویت می شود و ارکان ستم بوجود می آیند بتبدیل آنها لازم است هرگاه بنصایح و مواعظ متقنه بتوانند دفع ستم نمایند و اگر مقتدر باشند آن ارکان ظالم را عوض نمایند و مصلح را بجای مفسد نصب کنند و اگر پادشاه ظالم دفع ستم نماید و ارکان خود را عوض نکند البته دفع ستم بر مقتدرین لازم است لیکن نه چنانچه خونی بیجهت ریخته و نفوس مضحی شوند بل بمواعظ و نصیحتهای الهی دفع آن اشرا را نموده تبدیلی بوضع امور دهند چون قوت آن ظالمین از ازدحام نفوس بر پا شده هرگاه ان جمعیت از هم بپاشند قوت ظالم سست شود البته در این مقام ابصر بوده و آفقه می باشند.

چه هرگاه اگر دنیا را مقداری نزد حق بوده باشد تفویض ملک بظالم نماید اگر این تفویض بقضا و قدر اوست نه حکم محکم او چنانچه تقدیر بر این جاری شده و در بعضی مقامات هرگاه این ظالمین نباشند یهود را که تمام می نمود زمان بخت النصر را ملاحظه دارند با وجود آنکه بیت المقدس خراب شد لیکن خداوند نصرت او نموده تا تنبیه یهودیان شود چنانچه در اقوال آرمیا مسطور است و اینهم برای سبب و مصلحتی بوده و پس از خراب بهفتاد سال بعد بدستیاری کورش فارسی که کیخسرو و از اولاد آن کیقباد بوده بنای ساختن شده تا چند ملوک بعد باتمام رسید البته هر کاری را مصلحتی بوده و هر امر را صلاحی این بندگان گوشه عزلت نشسته هر آنچه خدا خواسته جاری شده میداند ظلم ظالم ویدی انسانرا نه اینکه نمی داند خواه بعضی منکر خدا بوده یا آنکه موقن بوجود او.

انا عباد آمنابه و باياته و مالنا من شىء الا بعد اذنه عليه توكلنا و ان عليه فليتوكل عباده  
المؤمنون حَسْبنا الله ربنا و اناله عابدون .

والضياء على الصّابرين والحمد لله رب العالمين

٣ شهر رحمت يوم جلال سنه ٤٨  
كور رسء اليوم جلال دور نقاط ١٧